

دلشاد رحیم‌اف

چند سخن راجع به ساخت روایت

نثر شفاهی فولکلور تاجیک در ردیف نظم شفاهی و پَریمولوژی ادبیات شفاهی را تشکیل می‌دهد. نثر شفاهی شامل ژانرهای افسانه، قصه، اسطوره، حکایه شفاهی یا نقل، لطیفه، معما، دعا، افسون و تاریخ شفاهی است. در مورد تحقیق و گروه‌بندی ژانرهای نثر شفاهی تاجیک، فولکلورشناسان به نتایج گوناگون رسیده‌اند و اندیشه‌های خویش را در اثر و مقاله‌هایشان بیان کرده‌اند که در زیر به برخی از آنها اشاره می‌شود. از میان چنین اثرها «افسانه و ژانرهای دیگر نثر شفاهی» روشن رحمانی از پژوهش‌ها کامل‌تر بوده، در آن مربوط به بعضی ژانرهای نثر شفاهی فولکلور تاجیک معلومات نسبتاً مفصل داده شده است. هنگام بررسی ساختار و خصوصیت‌های روایت که هدف تحلیل این مقاله می‌باشد و انواع دیگر نثر شفاهی، به اثر و مقاله‌های ر. رحمانی و دیگران مراجعت خواهیم کرد.

روایت یکی از معمولترین نوعهای نثر شفاهی بوده، در همه دوران و زمانها در فولکلور تاجیک موقعیت استوار داشته و اکنون نیز در زمان معاصر که پر از جریانهای نو ایدئولوژی، مذهبی، تکنیکی- اطلاعاتی، مدنی و جهانی شدن می‌باشد، در جای خود استوار است. اگر امروزه ژانر افسانه نسبت به بیست یا سی سال قبل میان مردم کمتر گفته شده، روایت همچون سابق در ارتباط با اشیا و حوادث و شخصیتها بیشتر گفته می‌شود.

نمونه متنهاي روایت تاجیکی در بسیاری مجموعه‌ها به طبع رسیده‌اند. مثلاً در «قصه‌ها از روزگار فردوسی» (۱۹۹۴)، «هفت علامه» (۱۹۹۴)، «پیران سخن در قصه‌های کهن» (مشهد، ۱۳۸۲)، «برگ سبز» (۲۰۰۳)، «لعل کوهسار» (۲۰۰۳)، «اساطیر و روایت‌ها» (۲۰۰۳)، «صورت و سیرت ابن سینا» (۱۹۸۰)، «حکیم ممتاز» (۱۹۸۱)، «روایتها در باره حضرت

امیرجان»، «قصه‌ها، روایت‌ها دعا‌های بخارا» (۱۹۹۸)، «نمونه فولکلور دیار رودکی» (۱۹۶۳)، «فولکلور دیار واسع» (۱۹۹۰)، «فولکلور اوراتپه» (۱۹۹۱)، «فولکلور تاجیکان وادی قشقه‌دریا» (جلد ۲) (۱۹۹۸)، «نمونه‌ای چند از فولکلور تاجیکان شهرسبز و کتاب» (۲۰۰۱)، «فولکلور پامیر» جلد ۲ (۲۰۰۵)، گاهنامه «مردم‌گیاه» (سال ۱۹۹۴، شماره ۱-۲) و چند مجموعه دیگر. بعضی روایت‌های تاجیکی به زبان روسی نیز به طبع رسیده‌اند، چنان که «افسانه و روایت تاجیکان کوهستان» (Сказки и легенды горных таджиков) (مسکو، ۱۹۹۰). موافق تحلیل‌های نظریه‌ای فولکلورشناسان تاجیک «روایت (عربی) نقل کردن سخن یا خبر از قول کسی؛ داستان، قصه، حکایت شفاهی است که بر اساس آن نقش‌های خیالی و تصورات قرار دارد، از طرف گوینده و شنونده آن حقیقت شماریده می‌شود. در روایتها از رویدادها و واقعه‌های گذشته، امروز و آینده سخن می‌رود» [عابداف، ۱۹۸۶، ۳۵۹].

به اندیشه روشن رحمانی: «روایت، تصویر خبری این یا آن شخص تاریخی، مکان، مزار، حیوانات، پرنده‌ها، حشرات و مانند اینها است» [رحمانی، ۱۹۹۹، ۸۰].

محقق دیگر س. چلیشیف نقل و روایت را یک ژانر می‌داند و در دستور تعلیم خود برای دانشجویان «فولکلور تاجیک» چنین نوشته‌است: «در فولکلورشناسی، حکایت‌هایی که مردم در خصوص بعضی اشخاص، واقعه‌ها و محله‌های معین نقل می‌کنند، روایت نام دارد. این حکایت‌ها اگر بعضاً افسانه‌ای و از حقیقت دور باشند هم، اکثراً برای فهمیدن فکر خلق در باره فعالیت شخصیت‌های تاریخی و حوادث واقعی اهمیت بسیار دارند» [چلیشیف، ۱۹۹۳، ۸۲].

در توصیف‌های مذکور به خصوصیت‌های اساسی روایت اشاره شده، چنان که روایت‌ها «تصویر خبری» مردم در باره این یا آن شخص، حادثه یا هدف بوده، گوینده (یا شنونده قسماً) به حقیقی بودن آنها اعتماد دارد و در آنها فکر مردم افاده می‌یابند.

به اندیشه ما، روایت یک نوع متن استوار نثر شفاهی بوده، برای رسانیدن معلومات و به طور غیررسمی ثابت کردن حقیقتی در باره این یا آن حادثه، اشیا، هدف و شخصیت‌های تاریخی و اساطیری از طرف گوینده به کار برده می‌شود. به عبارت دیگر، روایت شرح غیررسمی اشیا و اجسام و حوادث و شخصیت‌هایی است که در نظر مردم غیرمعمولی می‌باشند، به شمار می‌رود.

در بیشتر روایتها سخن درباره همان اهداف و کسانی می‌رود که در نزد مردم از احترام زیاد و تقدس برخوردارند و روایت این وظیفه اطلاع‌رسانی را انجام می‌دهد. چنان که مزارها، سنگها، چشمه‌ها، غارها، شخصیت‌های بزرگ: اهل تصوف، اهل دین، شاعران و عالمان و غیره در روایتها، بزرگ و مقدس تصویر می‌یابند. یعنی نقش آنها در عملکرد، خصوصیت یا استعداد غیرعادی نشان داده می‌شود. مثلاً در روایتی آمده است: «در سالهای قدیم یک عزیزی بودند که قدشان چل گز بودی. یک روز آن عزیز از عالم می‌گذرند (وفات می‌کنند). آن کس را در همین جا به خاک می‌سپارند. موی سفیدها حکایه می‌کردند در بالای قبرشان، همین سنگهای کلان هزار سال قبل ماندگی بوده‌اند. در همان زمان به بالای قبر توغ (چوب به صورت عمودی) مانده، اینجا زیارت می‌کردند. حاضر (اکنون) هم زیارتگاه است. نام قشلاق هم چل گز شده بود [فولکلور تاجیکان وادی قشقه‌دریا، ۱۹۹۸، ۲۰۵].

یک خصوصیت روایت آن است که راوی به حقیقی و واقعی بودن معلوماتی که به شنونده می‌دهد، باور دارد. در مرکز روایت نماد جسمی مانند سنگ یا یک کوه معین و یا شخصیتی واقعی، مثلاً حضرت علی، ابن سینا و غیره تصویر می‌یابند و این نماد به حادثه و اعمال غیرعادی پیوند داده می‌شود. تصویر شخص تاریخی یا مکان واقعی، گوینده و شنونده را به باور می‌رساند که حادثه حکایت شده حقیقت دارد. دلیلی که در مرکز روایت قرار می‌گیرد، از سند تاریخی با آن فرق می‌کند که از دیدگاه تصورات و جهان‌بینی و ذوق و منفعت

مردم بازتاب داده شده است. روایت یک شکل تاریخ شفاهی است که گوینده آن را با اعتماد و احترام و افتخار برای دیگران نقل می‌کند. از این جهت، روایت همچون سرچشمه معتمد معلومات در باره این یا آن هدف، یا شخصیت برای مردم ارزش بزرگ دارد. در بعضی روایت‌ها پیوستن موضوع به واقعیت در آخر روایت آورده می‌شود. گاهی می‌شود که به واقعی بودن حادثه هم در اول اشاره می‌گردد و هم در آخر.

در بسیاری روایتها، گوینده حادثه را از طریق نقل قول تأکید می‌نماید. این تکیه کردن به سخن کسی، نشانه آن است که حقیقت مطلوب را دیگران هم تصدیق می‌کردند و یا می‌کنند. مثلاً، در روایت چل‌گز، که در فوق ذکر شد، چنین تکیه به قول دیگران ذکر شده است: «موسفیدها حکایت می‌کردند، در بالای قبرشان همین سنگهای کلان هزار سال پیش ماندگی بوده‌اند». یا خود در روایت شماره ۲۱ مجموعه فولکلور تاجیکان وادی قشقه‌دریا این طور تکیه به نظر می‌رسد: «این حکایه به من بابا کم نقل کرده بودند».

با تکیه بر قول کسی، یعنی تأکید از چه کسی شنیدن، گوینده خود را همچون یک عضو گروه یا جامعه می‌داند و به سنت عامه مردم پیوست می‌شود. زیرا سنت مردم قدرت دارد و گوینده با پیوستن خود به این سنت، از این قدرت برای مؤثر شدن سخن خود استفاده می‌کند.

حقیقت پنداشتن معلومات راوی غیر از روایت، همچنین شامل حکایتهای اساطیری و قصه‌ها نیز می‌شود. فولکلورشناس روس ا.و. پمیرانتسیوا، روایت و قصه و حکایت اساطیری را هر چند که ژانرهای گوناگونند، اما وی بر اساس ویژگی اطلاع‌رسانی آنها به نوع نثر شفاهی غیر حکایتی داخل می‌کند [نک: پمیرانتسیوا، ۱۹۷۵، ص ۱۱]. حادثه در روایت هر گونه‌ای که باشد، خواه راست و خواه اغراق‌آمیز، گوینده حقیقی بودن مضمون آن را به هدف، اشیا، جانوران، گیاهان و شخصیت‌های واقعی می‌پیوندد.

روایت‌ها دارای حجم، شکل و ساختار معین می‌باشند که این خصیصه برای تمایز آنها از ژانرهای دیگر نثر شفاهی نشانه مهم به شمار می‌رود. حجم روایت از ۴-۵ جمله تا یکی دو صفحه می‌تواند ادامه یابد، ولی معمولاً روایت‌ها در حجم ۷-۱۴ جمله گفته می‌شوند. زبان روایت موجز است و در آن هیچ جمله و حتی کلمه‌ای غیر ضرور بیان نمی‌شود. هر جمله در متن روایت وظیفه و در زنجیره تصویر جایگاه خاص خود را دارد. یعنی در روایت، تصویر بدیعی، چنان که در افسانه‌ها و قصه‌ها هست، کمتر دیده می‌شود. بسیار دانشمندان به این خصوصیت روایت اشاره کرده، وظیفه اطلاعاتی را اولین درجه و وظیفه استتیک را دومین درجه شمرده‌اند. چنان که فولکلورشناس آلمان لوتز روریش هنگام بررسی روایت‌های آلمانی ذکر می‌کند: «روایت پیش از همه خبر مستند می‌باشد، نه نثر بدیعی. گوینده به قالب و خصوصیت آن توجه نمی‌کند، یعنی روایت از نظر گوینده اسلوب و نشانه‌های ژانر خاص ندارند» [Lutz Rohrich, 1958, 678].

در روایت اساساً یک حادثه تصویر می‌یابد که بعضاً این حادثه‌ها به صورت موجز بیان یا بدانها اشاره می‌گردند. از صنایع بدیعی در تصویرسازی شخصیتها و حوادث، بیشتر تشبیه، تشخیص، مبالغه، اغراق، توصیف و مانند اینها استفاده می‌شود. به عنوان نمونه به زبان و تصویر نمادهای این روایت توجه کنید:

«نزدیکی قشلاق توونکُ به، چلردختران گفتگی جا هست. آدما همین خل (طور) می‌گن که وختای قدیم به، اک کیم گجا دشمننا آمده، جنگ کرده، ارواتپه گرفته بودن. ثانی همین جا به، چل ته دختر پاک بوده‌ین. دشمننا آدمايه جنگ کرده، همین جا به، آمدن. احوال که تنگ می‌شد، همینا ناله کرده، گفتن که تا دست دشمننا به، افتدنه مَهان همین‌جه به، سنگ شویم! ثانی، همشان بار و بوخچه‌هاشان سرشان به، همونجیه خودش به، سنگ شده ماندن [فولکلور اوراتپه، ۱۹۹۱، ۱۷۱] .

ساختار روایت از آغاز و انجام عبارت بوده، میان این دو نقطه کناری موضوعات جای می‌گیرد. موضوع اولی سبب و موضوع دومی نتیجه می‌شود. در روایت ذیل موضوع مذکور را می‌بینیم: «آمدن دشمنان و جنگ کردن - موضوع یکم، گرفتن اوراتپه - موضوع دوم، که با موضوع اول رابطه منطقی داشته، در عین حال نتیجه موضوع یکم است. در آغاز روایت عادتاً نام مکان، جسم یا شخص ذکر گشته، به خصوصیت و قابلیت غیرعادی بودن آن اشاره می‌شود و در انجام این فکر جمع‌بست می‌گردد. انجام یا جمع‌بست روایت مذکور همان موضوع «به سنگ تبدیل شدن چلدختران» می‌باشد. پس از اینجا معلوم می‌شود که روایت آغاز، زنجیره موضوع که جریان حادثه را افاده می‌کند، انجام یا خلاصه داشته است.

اما مردم از «روایت» چه برداشتی دارند؟ البته آنها اهمیت نمی‌دهند که شکل و ساختار روایت چگونه است. برای آنها رساندن معلومات مهم می‌باشد و «روایت» را به عنوان متن ثابت کننده پدیده‌ای می‌دانند. در بین مردم اصطلاح «روایت» خیلی مشهور است. در ردیف روایت، اصطلاحات «نقل» و «حکایت» نیز به طور وسیع کاربرد دارد. از گفته‌هایی که هنوز صیقل نیافته‌اند، با نامهای «گپ»، «گپ نو»، «خبر»، «خبر نو»، «حادثه»، «واقع»، «حکایه» و «نقل» یاد می‌شوند. بخشی از متنهای نقل شده در جریان تحول به روایت تبدیل می‌یابند. تبدیل نقل به روایت را مناسبت مردم با آن معین می‌کند. برای تصدیق این اندیشه، نقلی را که به روایت خیلی مانند است و به مرور زمان شاید به روایت تبدیل یابد، ذکر می‌نماییم.

«حسین نصرالدیناف (سرودخوان معروف تاجیک) در زمین باغشان لواسای (لباسهای) کهنه کتی کار کرده ایستاده بود که دو زنک می‌بیاید. زنکا از آن کس می‌پرسن که خانه حافظ حسین نصرالدین کجا به؟ ماهان از ره دور آوازشانه شنیدنی آمدیم. ماهان شعر آن کسه بسیار نغز می‌بینیم. ماهان آن کسه زیارت کردنی آمدیم.

حسین نصرالدین هیچ چه نمی‌گن و خانه‌شانه نشان می‌تین که خانه حافظ نغز می‌دیدگتان انه همون جه به. خیر، زنکا طرف خانه میرن و حسین نصرالدین از در دیگر باغ خانه‌شان درآمده، لواسای تازه پوشیده پیش میهمانا می‌بران. زنکا آن کسه دیده حیران میشن، نخواد (مبادا) که همین شما حسین نصرالدین باشید؟

انه همین خل، حسین نصرالدین بالای آرتیس (هنرمند) مشهور بودنشان به، بسیار آدم خاکسارند» (گوینده: تیمور سعدالله‌یف، دیهه پخته‌کار، ناحیه شهرنو).

خود جریان شکل‌گیری روایت نشان می‌دهد که روایت ژانر زنده فولکلور است و در نظر ما به وجود آمده، رشد و صیقل می‌یابد و موافق وظیفه خود در روزگار مردم به کار می‌رود.

مسئله عملکرد روایت‌ها سه قرن است که توجه مردم‌شناسان را به خود جلب کرده است. اغلب دانشمندان در مقالات و تحقیقات خود وظیفه اطلاع‌رسانی را برای روایتها اولین‌درجه شمرده‌اند. وظیفه اساسی روایتها به شنوندگان (قسماً خوانندگان) رساندن معلومات سنتی موجود است. وظیفه‌های استتیک، تربیتی و تبلیغی روایتها در درجه دوم قرار دارد.

مسئله مهم دیگری که میان فولکلورشناسان وجود دارد، شناخت روایت از نوعهای دیگر نثر شفاهی، مثل نقل (حکایه شفاهی)، حکایه اساطیری، قصه و افسانه است. زیرا به دلیل درست تعیین نشدن مرزگذاری میان ژانرهای نثر شفاهی در بسیار مجموعه‌ها، نقل و روایت، حکایه‌های اساطیری و حتی افسانه‌ها را گردآوران آمیخته کرده‌اند.

در کتاب ر. رحمانی «افسانه و ژانرهای دیگر نثر شفاهی» مرز نوعهای مذکور تا حدی معین شده‌اند. او فرق میان قصه و روایت را چنین ذکر می‌کند: «در قصه اساساً اندیشه و عقاید بدیعی دینی انعکاس یافته، شنونده را مفصل از حادثه و واقعه‌های زندگی پند می‌دهد. روایت باشد، تصویر خبری این یا آن شخص تاریخی، مکان، مزار، حیوانات، پرنده‌ها، حشرات و مانند این است» [رحمانی، ۱۹۹۹، ۸۰].

فولکلورشناس روس ا.و. پمیرانتسیوا، «قصه» را چنین تعریف می‌کند: «قصه حادثه‌ای غیرعادی را در بر گرفته، قهرمانان را الگو می‌سازد، تقدس را تقویت می‌کند و با توصیف فداکاری یا قهرمانی آنها میل به پندآموزی دارد و شنونده را به تقلید قهرمانان تشویق می‌کند.» [پمیرانتسیوا، ۱۹۷۵، ص ۱۲] .

پس از تحلیل و بررسی خصوصیت‌های انواع مذکور، دیگر تمایزهای این ژانرها را ذکر می‌کنیم. نقل یا حکایت شفاهی از نگاه شکل و حجم و ساختار و در برگیری حوادث و نقش‌ها به حکایت کتابی مانند است. فرق نقل با روایت در این است که حادثه در نقل بیان شده، به زمان معاصر، یا گذشته نه چندان دور تعلق دارد. تصویر بدیعی در نقل، برعکس روایت‌ها، موقعیت دارند. گوینده برای تأثیربخشی بیشتر سخنش، حوادث را به هنرهای گوناگون بدیعی، مخصوصاً مبالغه می‌آراید. در نقل، بیشتر حادثه بیان می‌شود. شخصیت‌های آن یا خود گوینده است، یا شخصی معین که به گوینده آشنا باشد.

حکایت اساطیری یک نوع نقل یا حکایت شفاهی به حساب می‌رود. خصوصیت اساسی آن، طبق تعریف روشن رحمانی، موجودیت نقش‌های اساطیری در مندرجه آن می‌باشد. پژوهنده مذکور درست معین می‌کند که چنین متن‌ها یک نوع حکایه‌اند و آنها را همچون ژانر مستقل فولکلوری لازم نیست به حساب آورد. (رحمانی ۲۰۰۴، ص ۹۳). مندرجه حکایه‌های اساطیری خیلی غنی و رنگین بوده، اکثر حوادث در شب صورت می‌گیرند که حکایت آنها به شنونده تأثیر جدی می‌رساند. در حکایت‌های اساطیری تکیه کردن به نقل دیگران، نسبت به روایت‌ها بیشتر مشاهده می‌شود. گویندگان از زبان دیگران اقتباس آورده، با سخنان «خودم به چشم دیدم»، «پدرم دیده است»، «فلانی به من گفت»، «همه دیدند»، «بابایم گفته بود» و مانند اینها حقیقت در حکایت‌های اساطیری بیان شده را تأکید و تصدیق می‌کند. حکایت‌های اساطیری اساساً بر باور و اعتقادهای آنیمیستی، توتمی و جادویی بنیاد یافته‌اند.

سلسله یادداشت‌ها نیز به ذات خود یک نوع حکایه می‌باشند. در مورد یادداشت‌های شفاهی همین را می‌توان یادرس کرد که آنها سلسله نقلها بوده، هر حکایه با دیگر حکایه پیوند منطقی و زمانی داشته، در مرکز آنها اساساً یک قهرمان، یعنی خود گوینده قرار می‌گیرد که شاهد و شرکت‌کننده حوادث است.

پی‌نوشتها:

۱. قادراف ر.، احمداف ر. - فولکلور تاجیکان وادی قشقه‌دریا، جلد ۲، دوشنبه، نشریات آل سامان، ۱۹۹۸
۲. عابداف د. - «اندیشه‌ها پیرامون روایت‌های تاجیکی»، فولکلور، ادبیات، زبان، دوشنبه، ۲۰۰۴، ص ۲۹-۵۱
۳. عابداف د. - «روایت»، دایره‌المعارف شوروی تاجیک، ج ۶، دوشنبه، ۱۹۸۶، ص ۳۵۹
4. Померанцева Э.В. Мифологические персонажи в русском фольклоре. М.: Наука, 1975
۵. رحمانی ر. - افسانه و ژانرهای دیگر نثر شفاهی (دستور تعلیمی). دوشنبه، ۱۹۹۹
۶. رحمانی ر. - حکایت‌های اساطیری // فولکلور، ادبیات، زبان، دوشنبه، ۲۰۰۴، ص ۹۲-۱۰۲
۷. فولکلور اروا، مرتب ج. ربیع‌اف، دوشنبه، دانش، ۱۹۹۱
۸. چلیشیف س. - فولکلور تاجیک، کولاب، ۱۹۹۳
9. Larousse. Legend // Dictionary of World Folklore. Edinburgh, 1995.
10. Lutz Rohrich. Die Deutsche Volkssage // Studium Generale, 1958, #11. S. 664-691.
11. Sacred Narrative. Edited by A. Dundes. LA: University of California Press. 1984.